

رویکردهای توسعه اجتماعی در دیدگاه اعضای هیئت علمی گروه‌های علوم اجتماعی

عبدالرضا باقری بنجار^۱

محمدجواد زاهدی^۲

سیدحجت‌الله موسوی^۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۲/۱۹

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۱/۲۳

چکیده

توسعه اجتماعی یکی از مهم‌ترین چالش‌های کنونی جوامع در حال توسعه است؛ زیرا از سوی بیانگر سطح انسجام اجتماعی آن‌ها و از سوی دیگر نشان‌دهنده ظرفیت‌های انسانی و اجتماعی این جوامع است. امروزه رابطه بین سطح توسعه‌یافتگی هر کشور و رفاه، آسایش، رضایت اجتماعی، سلامت روحی و روانی و احساس کامیابی شهروندان آن بر کسی پوشیده نیست. در این پژوهش، رویکردهای توسعه اجتماعی از منظر اعضای هیئت علمی گروه‌های علوم اجتماعی دانشگاه‌های دولتی استان تهران بررسی شده است. روش پژوهش، کیفی است و با استفاده از نظریه مبنایی انجام شده است. در نظریه مبنایی، برای گردآوری داده‌ها معمولاً از تکنیک مصاحبه استفاده می‌شود؛ بنابراین، در پژوهش حاضر نیز از طریق مصاحبه حضوری با استادان گروه علوم اجتماعی، داده‌های لازم گردآوری شد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که همه مصاحبه‌شوندگان به اهمیت توسعه اجتماعی در کشور اعتقاد دارند. آن‌ها لازمه رسیدن به توسعه را توجه جدی به حوزه اجتماعی و ارتقای سطح آگاهی و مشارکت واقعی شهروندان در فرایندها و برنامه‌های توسعه می‌دانند. تحلیل و ارزیابی دیدگاه مصاحبه‌شوندگان بیانگر آن است که جامعه ایران هنوز نتوانسته است سطوح قابل‌قبولی از توسعه اجتماعی را پیاده کند و موانع توسعه اجتماعی در کشور، پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر از عوامل توسعه‌اند. بدین ترتیب، مفهوم توسعه اجتماعی به‌عنوان مقوله محوری پژوهش انتخاب شد. این امر نشان می‌دهد که حوزه عمومی و اجتماعی باید خلاقیت‌ها و استعدادهای خود را در جهت تحقق مطالبات و اهداف جامعه به‌کار گیرد. موانعی مانند نبود جامعه مدنی، نداشتن مشارکت اجتماعی، نبود احزاب مستقل، پایین بودن سطح امنیت و اعتماد، حضور پررنگ دولت در همه عرصه‌ها، توسعه‌نیافتگی فرهنگی، تقابل بین سنت و نوگرایی، فاصله بین شهر و روستا، توجه نامساوی به اقوام و اقشار، نابرابری‌های اجتماعی و خویشاوندی‌نگری، از جمله موانعی هستند که از داده‌ها بیرون کشیده شده‌اند و دلالت بر این دارند که برای نیل به توسعه اجتماعی در کشور باید به‌نحوی اصولی با این عوامل مقابله کرد.

واژه‌های کلیدی: توسعه، توسعه اجتماعی، توسعه‌نیافتگی فرهنگی، جامعه مدنی، رویکردهای توسعه.

۱. استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه شاهد، ab.bagheri@yhoo.com

۲. دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشکده علوم اجتماعی و اقتصادی دانشگاه پیام نور (نویسنده مسئول)،

m_zahedi@pnu.ac.ir

۳. کارشناس ارشد جامعه‌شناسی، mosavi108@gmail.com

مقدمه

توسعه^۱ مفهومی بسیار گسترده با ابعاد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی، انسانی و پایدار است. بین انواع توسعه، رابطه متقابل و هماهنگ وجود دارد. برای رسیدن به توسعه باید تمامی این انواع، به تناسب و هماهنگی با یکدیگر در نظر گرفته شوند. ضرورت مطالعه و بررسی این حوزه‌ها برای شناخت آن‌ها و کوشش در جهت رفع موانع، پیشرفت و ترقی جامعه و رفاه همگانی بر کسی پوشیده نیست و این خود ارتباط تنگاتنگ توسعه با حیاتی‌ترین عرصه‌های زندگی مردم هر جامعه را نشان می‌دهد.

یکی از مهم‌ترین ابعاد توسعه، توسعه اجتماعی^۲ است. توسعه اجتماعی به مثابه یک کل یکپارچه، رویکردی مستقل است که در آن، هم توسعه اقتصادی لحاظ می‌شود و هم سایر انواع توسعه، از قبیل سیاسی، فرهنگی، علمی، آموزشی، بهداشتی و امثال آن را دربرمی‌گیرد. توسعه اجتماعی را می‌توان هم مجموعه دگرگونی‌های ساختاری در ساختارهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه تلقی کرد و هم یکی از پیامدهای توانایی و ظرفیت جامعه در سازمان‌دهی به توانمندی انسان‌ها و منابع مولد برای مواجهه با فرصت‌ها و چالش‌های پیش‌رو در نظر گرفت. در معنای تخصصی، توسعه اجتماعی نشان‌دهنده تغییر در مؤلفه‌های اساسی زندگی انسان از جمله کاهش فقر، کاهش بیکاری، افزایش درآمد و به‌طور کلی رسیدن به ارزش‌های مطلوب زندگی اجتماعی است. ازکیا و غفاری (۱۳۸۶: ۴۷)، این بعد از توسعه را ناظر بر بالا بردن سطح زندگی می‌دانند که شرایط مطلوب و بهینه‌ای را فراهم می‌کند. هایامی (۱۳۸۶: ۳۹) تعریفی دیالکتیکی از مفهوم توسعه اجتماعی ارائه می‌کند. او این توسعه را تعامل دیالکتیک بین اجزای مؤلفه‌های نظام اجتماعی می‌داند. از منظر او، اجزای نظام اجتماعی شامل دو زیرنظام الف) فرهنگی - ارزشی و ب) اقتصادی است که زیرنظام فرهنگی - ارزشی، دارای دو جزء فرهنگ و نهادهاست. این دو جزء، مؤلفه‌هایی مانند قوانین و نظام ارزشی را دربرمی‌گیرند. زیرنظام اقتصادی نیز دارای دو بعد فناوری و منابع است. در مجموع، توسعه اجتماعی را می‌توان برآیند حضور چند مؤلفه اصلی دانست که از این قرارند: ۱. مدرنیته، ۲. حقوق شهروندی، ۳. مشارکت، ۴. جامعه مدنی و ۵. امنیت اجتماعی.

از چند دهه قبل، بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته جهان به طرق مختلف وارد فاز توسعه

شدند. اکثر این کشورها حاضر به دگرگون کردن ساختارها و ارزش‌های جامعه خود شده‌اند تا برای جامعه خود پیشرفت و رفاه تأمین کنند. ایرانیان از اواخر عصر قاجار، به صورت پی‌درپی در حال کوشش برای ایجاد تغییرات، اصلاحات و مبارزه با موانع آن، به منظور دست‌یافتن به توسعه و کاهش فاصله خود با جهان توسعه‌یافته بوده‌اند. برای رسیدن به توسعه، اصلاح و دگرگونی ضروری است. به همین جهت در اکثر کشورهای در حال توسعه و کم‌توسعه، مردم و مسئولان، دستیابی به این هدف را تنها راه برای رفع مشکلات اجتماعی و اقتصادی جامعه خود می‌دانند. از جمله این مشکل‌ها می‌توان به فقر گسترده، بیکاری، محرومیت و کمبودهای غذایی اشاره کرد. «رهبران سیاسی و نخبگان اجتماعی جهان سوم در نیمه دوم قرن بیستم، صنعتی شدن را که لازمه نوسازی و توسعه است، اکسیری تلقی می‌کردند که از طریق آن، رفع مشکلات اقتصادی و اجتماعی نظیر فقر، بیکاری و ناامنی در مدت کوتاهی میسر می‌شود» (زاهدی، ۱۳۹۰: ۱۳۳).

در زمینه توسعه و توسعه اجتماعی می‌توان به دیدگاه‌های استادان و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها به عنوان نشردهندگان اصلی علم و دانش توسعه در هر جامعه‌ای اشاره کرد. به طوری که اگر در جامعه، دانشگاه‌های موفق و کارآمد و استادان برجسته و صاحب‌نظر وجود داشته باشد، توسعه و ترقی آن جامعه با سرعت و سهولت بیشتری انجام می‌شود. سریع‌العلم (۱۳۹۱: ۱۸۵) در زمینه اهمیت علم در بحث توسعه معتقد است که «توسعه، فرهنگ علمی می‌طلبد. علم، زمینه برخورد سازمانی، استدلالی و منظم را با مشکل‌ها و معضله‌های اجتماعی - اقتصادی فراهم می‌آورد؛ بنابراین، در فرهنگ و آموزش اجتماعی مربوط به توسعه، برخورد علمی و مبنای علمی، زمینه‌ساز تحول در اندیشه‌ها، مکانیسم و روش‌هاست».

با توجه به این نکات، در این پژوهش هدف آن است که مفهوم توسعه اجتماعی از منظر اعضای هیئت علمی و استادان علوم اجتماعی دانشگاه‌های دولتی استان تهران بررسی و تحلیل شود. رویکردهای توسعه اجتماعی، متأثر از سلیقه‌ها و علایق مختلف صاحب‌نظران، برنامه‌ریزان و تصمیم‌سازان امور توسعه است؛ بنابراین، از آنجاکه سیاست توسعه در کشور ما، با تغییر ساختارهای سیاسی جامعه تغییر می‌کند، لازم است که دیدگاه استادان که جریان‌سازان و کنشگران اصلی در ایجاد فضای فکری و فرهنگی در این زمینه‌اند، بررسی شود. بدین ترتیب، مسئله این پژوهش، بررسی این موضوع است که از نظر اعضای هیئت علمی گروه‌های علوم اجتماعی دانشگاه‌های دولتی استان تهران، جامعه ایران کدام رویکرد توسعه اجتماعی را بیشتر

پذیرفته است؟ و چگونه می‌کوشد که در ابعاد مختلف، شرایط مورد نیاز برای توسعه و پیشرفت را فراهم سازد؟

اهداف پژوهش

- مشخص کردن نظر اعضای هیئت علمی درباره کاربرد انواع الگوهای توسعه اجتماعی در جامعه ایران؛
- تعیین اینکه از منظر استادان، کدام رویکردها، بهتر از دیگران، شرایط توسعه اجتماعی را برای جامعه فراهم کرده‌اند یا می‌کنند؛
- مشخص کردن موانع و مشکل‌های رویکردهای مختلف از منظر اعضای هیئت علمی.

چارچوب مفهومی

به‌طورکلی، رویکردهای مختلفی در زمینه توسعه مطرح شده‌اند. هر رویکردی برای نیل به توسعه، طرح‌ها و برنامه‌های متفاوت، راه‌حل‌های جداگانه و استدلال‌های مختلفی در برخورد با مسائل، آسیب‌ها و تنگناهای اجتماعی ارائه داده است. هدف همه رویکردهای توسعه این است که برای محقق کردن توسعه و پیشرفت، به‌گونه‌ای خاص جامعه را مهندسی کنند. بعضی از رویکردها در واکنش به رویکرد مسلط و برای جبران نارسایی‌های رویکردهای قبلی به‌وجود آمده‌اند؛ زیرا به نظر آن‌ها رویکرد مسلط، کشورها را از ورطه مشکل‌ها و مسائل توسعه‌نیافتگی نجات نداده است. در این پژوهش، با توجه به عامل زمان، نوعی دسته‌بندی متفاوت با دسته‌بندی‌های قدیم رویکردهای توسعه ارائه شده است که از این قرارند: رویکردهای اقتصادی، رویکردهای نوسازی، رویکردهای جدید و رویکردهای پساتوسعه‌گرایی.

رویکردهای توسعه اقتصادی^۱

در مراحل آغازین طرح دیدگاه‌های توسعه، نظریه‌های توسعه اقتصادی بیشتر بر رشد و توسعه اقتصادی مبتنی بودند. در این دوره، هر کشوری که می‌توانست در شاخص‌هایی از جمله تولید کالا، افزایش سرمایه، تولید ناخالص ملی، تولید ناخالص سرانه و افزایش درآمد سرانه، برنامه بهتری ارائه دهد، توسعه‌یافته یا روبه‌توسعه بود. به تعبیری، در مرحله آغازین دانش توسعه،

منظور از توسعه، بیشتر رشد بود؛ زیرا در این دوره، به شاخص‌های کمی اقتصادی توجه می‌شد و کیفیت، کمتر مد نظر بود، اما این تصور از توسعه دیرزمانی طول نکشید؛ زیرا در دهه ۱۹۷۰، توسعه کیفی نیز در نظر گرفته شد. توسعه از حالت صرفاً اقتصادی خارج شد و به ابعاد اجتماعی، سیاسی و پایدار آن نیز توجه صورت گرفت.

تودارو^۱ نظریه‌های پیشرو در توسعه اقتصادی بعد از جنگ جهانی دوم را به پنج شاخه تقسیم می‌کند: الف) الگوی خطی مراحل رشد که در آن، توسعه معادل رشد در نظر گرفته می‌شود؛ ب) نظریه‌ها و الگوهای تغییرهای ساختاری که در آن، بر سازوکاری (مکانیسمی) تمرکز می‌شود که از طریق آن، کشورهای جهان سوم، ساختار اقتصادی خود را از مرحله کشاورزی معیشتی به مرحله اقتصاد خدماتی و صنعتی می‌رسانند؛ ج) الگوی وابستگی بین‌المللی (دهه ۱۹۷۰) که در آن، بیشتر بر «محدودیت‌های سیاسی»، «روابط قدرت داخلی» و «انعطاف‌ناپذیری‌های نهادی و ساختاری» در امر توسعه اقتصادی تأکید می‌شود؛ د) الگوی نئوکلاسیک بازار آزاد (دهه ۱۹۸۰) که در آن، بر نقش «بازارهای آزاد»، «اقتصادهای باز» و «خصوصی‌سازی بنگاه‌های عمومی ناکارآمد» در توسعه اقتصادی تمرکز می‌شود و ه) رشد درون‌زا (دهه ۱۹۹۰) (تودارو، ۱۳۸۶: ۷۴-۷۵).

هم تقاضای رسیدن به توسعه اقتصادی و هم موانع رسیدن به این نوع توسعه در کشورهای توسعه‌نیافته زیاد است. بعضی از کشورهای توسعه‌نیافته، از روند رشد اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته پیروی می‌کنند، اما این پیروی برای آن‌ها مشکل‌هایی را به همراه دارد. از آن جمله است مشکل وفق‌دادن فناوری غربی با ساختار اقتصادی و فرهنگی کشورهای جهان سوم. کاربرد فناوری پیشرفته متضمن داشتن ساختار مدرن است، اما ساختار حاکم بر این کشورها در سطوح مختلف، هنوز سنتی است. مشکل دیگر، مسئله جمعیت است. افزایش جمعیت، عامل افزایش نیروی کار و در نتیجه، افزایش بیکاری در این کشورهاست. مشکل سوم، نامساعد بودن جو بین‌المللی برای سرمایه‌گذاری خارجی است که «بخشی از آن، ناشی از طرز تفکر خود کشورها در برخورد با موضوع است و بخشی نیز به علت عدم تمایل کشورهای توسعه‌یافته برای همکاری با آن‌هاست» (گیل، ۱۳۶۶: ۱۶۴-۱۶۹).

رویکردهای نوسازی^۱

نظریه پردازان نوسازی براساس یک سنت جامعه‌شناختی به تقسیم‌بندی دوگانه جوامع (سنتی و مدرن) پرداخته‌اند. آن‌ها معتقدند که همه جوامع در مرحله سنتی شبیه هم‌اند و باید تمام دگرگونی‌هایی را که جوامع غربی طی کرده‌اند، پشت سر بگذارند. این عمل از طریق اشاعه فرهنگ سرمایه‌داری یا گسترش نظام‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از نوع غربی به وجود می‌آید (ازکیا، ۱۳۸۶: ۶۹). آن‌ها غرب را الگوی خود قرار می‌دهند و معتقدند که ارزش‌های فرهنگی غرب، در دیگر جوامع ترویج داده می‌شود. از این طریق، این جوامع، ساختار اقتصادی و اجتماعی شبیه به غرب می‌یابند.

آلین سو^۲ معتقد است که بعد از جنگ جهانی دوم، سه اتفاق مهم سبب ایجاد نظریه نوسازی شده‌اند: عامل اول، ظهور ایالات متحده آمریکا به عنوان یک ابرقدرت بعد از شکست کشورهای درگیر در جنگ است که قبل از جنگ، کشورهای قدرتمندی بوده‌اند. عامل دوم، جنبش کمونیسم است که به رهبری شوروی، در حال گسترش جهانی بود. این عامل آمریکا را وادار کرد که برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم، در تکاپوی اندیشه‌ای جدید باشد. اتفاق سوم، تجزیه امپراتوری‌های استعماری سابق بود که سبب شد بسیاری از دولت-ملت‌های جدید در جهان به وجود بیایند. از آنجا که این کشورها به الگوی مناسب توسعه نیاز داشته‌اند، آمریکا به مطالعه این کشورها تشویق شد تا آن‌ها را از رفتن زیر نفوذ ایدئولوژی کمونیسم برهاند (سو، ۱۳۷۸: ۲۹-۳۰). برای توضیح و شناخت دقیق‌تر نظریه نوسازی باید به ویژگی اصلی آن اشاره شود: ویژگی اول، روشی است که برای شناخت میزان توسعه‌یافتگی کشورها در نظر گرفته شده است. نوسازی، نسخه‌ای واحد برای توسعه کشورهای جهان سوم در نظر می‌گیرد؛ این نسخه را به همه آن‌ها تعمیم می‌دهد و به زمینه تاریخی متفاوت، ارزش‌ها و سنت‌های مختلف و فرهنگ‌های گوناگون کشورهای در حال توسعه و توسعه‌نیافته توجهی ندارد (همان: ۱۰۹). دومین ویژگی نظریه مدرنیزاسیون، ارائه مدلی دوگانه برای توسعه کشورهاست. صاحب‌نظران این رویکرد، همه کشورهای جهان را در دو دسته توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته قرار می‌دهند؛ کشورهای دسته دوم باید الگو، جهت و مسیر توسعه‌ای را که در کشورهای توسعه‌یافته اتفاق افتاده است، از طریق انتقال و اشاعه فرهنگی در کشورهای خود اجرا کنند. در نتیجه، آن‌ها مسیر تک‌خطی و

1. Modernization approaches

2. Alvin so

یکسویه‌ای برای توسعه جهان سوم در نظر گرفته‌اند؛ یعنی توسعه تقلیدی به کمک فناوری غربی (همان: ۱۰۸). ویژگی سوم، تعارض بین سنت و مدرنیته است. متفکران نوسازی معتقدند که مدرنیته نقطه مقابل سنت است. کشورهای عقب‌مانده برای رسیدن به توسعه باید دست از سنت‌های خود بردارند و به آن‌ها پشت کنند؛ زیرا فرهنگ سنتی، مانع بزرگی بر سر راه توسعه آن‌هاست. وجود این دو نوع فرهنگ در کنار هم، مشکل‌ها و آسیب‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی گوناگونی را به وجود می‌آورد. «از نظر فائلان به این نظریه، سنت‌گرایی در ساختارهای سنتی، قومیت، طبقه، منزلت و جنسیت ریشه دارد و تا زمانی که کنش انسانی به لحاظ ساختاری و تحت حاکمیت سنت‌ها تعیین می‌شود، جامعه مدرن نخواهد شد» (عنبری، ۱۳۹۰: ۲۲۳). ویژگی چهارم به کانون مطالعاتی و واحد تحلیل متفکران این مکتب مربوط می‌شود. صاحب‌نظران این مکتب، ویژگی‌های ساختاری، نظام‌های اجتماعی، فرهنگ‌های سنتی و مدرن و ارزش‌ها و باورهای مردم در کشورهای جهان سوم را ارزیابی می‌کنند. شایان ذکر است که در واکنش به نظریه‌های نوسازی، دیدگاه‌های انتقالی و رادیکالی شکل گرفته‌اند که از آن جمله می‌توان به نظریه‌های وابستگی و نظریه نظام جهانی اشاره کرد.

نظریه وابستگی^۱ بیشتر به یک نوع رابطه استعماری بین کشورهای توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته معتقد است که این رابطه نابرابر به وابستگی کشورهای توسعه‌نیافته به کشورهای توسعه‌یافته می‌انجامد. نظریه‌پردازان این دیدگاه معتقدند که توسعه‌نیافتگی، محصول ساخت یا ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی یک جامعه نیست؛ بلکه تا حد زیادی نتیجه ارتباط تاریخی و مداوم اقتصادی میان کشورهای توسعه‌نیافته و توسعه‌یافته است؛ بنابراین، مشکل کشورهای توسعه‌نیافته، ناشی از مسائل درون جامعه نیست؛ بلکه پیامد مسائل بیرونی است (ازکیا، ۱۳۸۶: ۱۸۰). مهم‌ترین فرض‌های این نظریه از این قرارند: الف) وابستگی، فرایندی عام برای همه کشورهای جهان سوم است؛ ب) وابستگی نتیجه فعل و انفعال‌های درونی کشورهای جهان سوم نیست؛ بلکه تعمدی و خواسته کشورهای جهان اول برای وابسته‌کردن دیگر کشورها به خود است؛ پ) بعد وابستگی اقتصادی، مهم‌تر از ابعاد دیگر است؛ ت) صحنه جهانی، قطب‌بندی (اقمار- مادر) می‌شود؛ ث) بین توسعه و وابستگی، تضاد وجود دارد (سو، ۱۳۷۸:

1. Dependency theory

۱۳۲-۱۳۳). فرانک معتقد است که در نظام سرمایه‌داری، آن دسته از مراکز متروپل که بخش شایان ملاحظه‌ای از مازادشان به چنگ سرمایه جهانی نیفتد، می‌تواند توسعه یابند. مناطقی که مازادشان به این طریق غارت می‌شود، محکوم به توسعه‌نیافتگی هستند (زاهدی، ۱۳۹۰: ۱۰۶).

نظریه نظام جهانی^۱ را ایمانوئل والرشتاین^۲ مطرح کرد. از نظر وی جوامع، دارای توسعه همزمان نیستند؛ زیرا شکاف فزاینده‌ای بین کشورها وجود دارد. نابرابری، اصل اساسی و محرک اولیه نظام جهانی است (ازکیا و غفاری، ۱۳۸۶: ۳۱۷). او نظام جهانی را مانند کل تشکیل یافته‌ای از ساختارها و گروه‌های متعدد اجتماعی در نظر می‌گیرد. از نظر والرشتاین، دو نوع نظام جهانی وجود دارد: یکی امپراتوری‌های جهانی، مانند رم باستان و دیگری اقتصاد جهانی نظام سرمایه‌داری. تفاوت این دو در این است که اولی جنبه کاملاً سیاسی دارد، اما دومی متکی بر سلطه اقتصادی است. البته او بشارت نظام جهانی سومی - یعنی نظام جهانی سوسیالیستی - را نیز می‌دهد؛ در این نظام، برخلاف سرمایه‌داری جهانی که در آن، بخش اقتصادی از بخش سیاسی تفکیک شده است، بخش‌های سیاست و اقتصاد، نه تنها از هم جدا نیستند، بلکه مجدداً با هم ترکیب و ادغام می‌شوند (ریتزر، ۱۳۸۹: ۲۱۴). والرشتاین الگوی سه‌گانه‌ای از درجه پیشرفتگی جوامع پیشنهاد می‌کند. دسته اول، جوامع مرکزی^۳ که کشورهایی با جایگاه اقتصادی و سیاسی بالاتر هستند. این جوامع با مداخله در امور سایر کشورها، مازاد اقتصادی آن‌ها را به خود اختصاص می‌دهند. در نقطه مقابل، دسته دوم یعنی کشورهای پیرامونی^۴ قرار دارند که دارای مواد خام و اولیه‌اند. مواد خام و بازارهای مصرفی گسترده، مورد نیاز کشورهای هسته‌ای است. همین دو عامل به‌همراه وابستگی زیاد به کالاهای صنعتی کشورهای مرکز، سبب ایجاد انگیزه برای مداخله در امور سیاسی و اقتصادی این کشورها می‌شود. دسته سوم، کشورهای نیمه‌پیرامونی^۵ هستند که بعضی از ویژگی‌های هر دو گروه را دارند. اگر کشوری از دسته اول، موقعیت مرکزی خود را از دست دهد و همچنین اگر کشوری از زیرمجموعه پیرامون، شرایط بهتری به دست آورد، وارد مرحله توسعه یافته‌تر شبه‌پیرامونی می‌شود.

1. World system theory
 2. Immanuel Wallerstein
 3. Central Societys
 4. Periphery Societys
 5. Semi-periphery

رویکردهای جدید توسعه

کارگزاران و صاحب‌نظران توسعه در چند دهه اخیر، به‌منظور رفع نارسایی‌های الگوها و مدل‌های توسعه‌ای، طرح‌ها و مدل‌های نوینی را پیشنهاد کرده‌اند. توجه به مؤلفه‌هایی از قبیل یکپارچگی، پایداری، توانمندسازی، مشارکت و سرمایه اجتماعی که از عرصه‌های عملی زندگی امروزین گرفته شده‌اند، موجب شده است که بتوان عنوان رویکردهای جدید را بر رویکردهای توسعه‌ای اطلاق کرد. توسعه پایدار و توسعه انسانی، دو منظر فراگیر و عمومیت‌یافته از این رویکردها هستند.

شکست ایدئولوژی توسعه و تجارب اغلب ناموفق کشورهای در معرض برنامه‌های توسعه سبب شد که به‌کارگیری رویکردهای جدید در میدان نظریه‌سازی و الگوپردازی توسعه، اجتناب‌ناپذیر شود؛ زیرا دگرگونی اساسی و مهمی در زندگی مردم، به‌ویژه در کشورهای جهان سوم ایجاد نشد. همچنین رفتارهای نابخردانه بشر- که به کمک فناوری‌های فوق‌پیشرفته در عرصه‌های گوناگون زیست‌محیطی، مسائل پیچیده و گاه غیرقابل‌حلی را به‌وجود آورده و در محیط طبیعی، دستبردهای مختلف ایجاد کرده است، به‌نحوی که آینده این زیست‌کره را با خطرهای جدی روبه‌رو ساخته است- از دلایل پیدایش رویکرد توسعه پایدار^۱ است. ارتباط بین توسعه و تغییرات اقلیمی، اهمیت خاصی برای کشورهای در حال توسعه دارد؛ زیرا پایداری روند توسعه، به حفظ تعادل میان برنامه‌ها و الزام‌های حفظ زیست‌جهان طبیعی و اجتماعی بستگی دارد. به سخن دیگر، راهبرد توسعه پایدار و کاهش تغییرات اقلیمی، به‌طور متقابل، تقویت‌کننده یکدیگرند (کاراکوزتا و آزکونیس، ۲۰۱۰: ۳۳۰). توسعه پایدار به رفع نیازهای کنونی انسان‌ها بدون به‌خطر انداختن امکانات، توانایی‌ها و ظرفیت‌های آینده اشاره دارد. این نوع توسعه، آینده‌نگر است و نسبت به آینده جوامع و حقوق و مزایای آیندگان تعهد دارد.

هدف توسعه انسانی^۲ نیز انسان و بهبود کیفیت زندگی اوست. توسعه انسانی، پرورش استعدادها، خلاقیت‌ها و توانایی‌های همه مردم را مد نظر قرار می‌دهد. پیشرفت و ارتقای شاخص‌های توسعه اجتماعی، از جمله کاهش بیکاری و فقر، گسترش آموزش و علم، بهبود شرایط بهداشتی و افزایش طول عمر، همه در راستای کمک به ارتقای توانایی انسان‌ها و پرورش قابلیت‌های آنها در جامعه است. دیدگاه توسعه انسانی، از فاکتورهای اقتصادی صرفی که بر

1. Sustainable Development
2. Human Development

فرایند توسعه حاکم بودند، انتقاد می‌کند و مردم و زندگی آن‌ها را در رأس برنامه‌های توسعه قرار می‌دهد. توسعه انسانی نگاه جامع‌تری به توسعه دارد و عامل‌های اقتصادی را تنها بخشی از نیازها و دغدغه‌های زندگی روزمره مردم قلمداد می‌کند. گریفین و مک‌کنلی (۱۳۷۵: ۲۲) معتقدند که رویکرد توسعه انسانی، مستقیماً بر رفاه مردم جامعه تأثیر می‌گذارد؛ فرض را بر برابری فرصت‌ها برای انسان‌ها می‌گذارد و دستاوردها و نتایج توسعه را عادلانه و تقریباً مساوی برای مردم در نظر می‌گیرد. آمارتیا سن (۱۳۸۱: ۲۹) هم در همین زمینه معتقد است که نگاه به توسعه باید مبتنی بر آزادی‌های اساسی مردم باشد. در بحث توسعه، باید بر حذف محدودیت‌هایی که مردم جامعه را رنج می‌دهند، تأکید شود. از نظر او، «توسعه بیشتر با ارتقای زندگی خلق‌شده ما و آزادی‌هایی که ما از آن لذت می‌بریم، مرتبط است».

پساتوسعه‌گرایی^۱: این رویکرد در واقع، ساختار شکنی توسعه است. به عبارتی پساتوسعه‌گرایی که از جریان‌های فکری پساساختارگرایی و پسامدرنیسم الهام گرفته است، دیدگاهی در نفی توسعه است که همه الگوها و نظریه‌های توسعه را سرابی فریبنده و غیرقابل دستیابی می‌داند. پساتوسعه‌گرایی بر این باور است که کوشش برنامه‌ریزی شده برای رسیدن به توسعه، جز نابسامانی اجتماعی و تشدید شکاف‌های اجتماعی، نتیجه دیگری برای کشورهای درحال توسعه ندارد. مطابق نظر سرژ لاتوش در کتاب *به دنبال جامعه مرفه* (۱۹۹۳)، داشتن جامعه مرفه (جامعه باز یا آزاد) غربی امکانی است که فقط برای شمار اندکی از مردم فراهم می‌شود. آنچه این الگو برای بخش مهمی از جهان به بار می‌آورد، ویرانی، بی‌ثباتی و پوچی است. «این امکانات نظیر موقعیت ستارگان سینما، فقط در دسترس عده معدودی است؛ حال آنکه بهای آن را - اگر برحسب کاهش وحدت واقعی سنجیده شود - همگان پرداخت می‌کنند» (لاتوش، ۱۹۹۳). به نقل از پیت وهارت ویک، (۱۳۸۴: ۲۱۳). براین اساس، پساتوسعه‌گرایی را می‌توان کنار گذاشتن شیوه تفکر و زندگی مدرنیته به نفع احیای انواع فلسفه و فرهنگ‌های غیرمدرن و غیرغربی تلقی کرد. پساتوسعه‌گرایی که بیشتر در مفهوم فرهنگی و اجتماعی به کار می‌رود، نتیجه انتقادهایی است که در مورد دیدگاه‌های توسعه مطرح شد. مهم‌ترین این انتقادات عبارت‌اند از: ۱. منطق اقتصادزده رشد و پیشرفت، ۲. عام‌خواهی و اروپامداری، ۳. تخریب طبیعت در اثر صنعت‌گرایی روزافزون و ۴. نارسایی‌های الگوی توسعه تجویزی.

روش پژوهش

روش این پژوهش، گراند تئوری^۱ است و در آن، از شیوه استقرا استفاده می‌شود. محقق کار خود را از سطح مشاهده و تجربه آغاز می‌کند تا به سطح انتزاع و نظریه برسد. استراوس و کربین معتقدند که مراحل مختلف نظریه‌مبنایی از جمله گردآوری داده‌ها، تحلیل و نظریه‌نهایی، با یکدیگر ارتباط نزدیک دارند. محقق از میدان واقعیت شروع می‌کند و داده‌هایی را درباره موضوع خود گردآوری می‌کند. سپس از طریق آن‌ها نظریه خود را عنوان می‌کند. او در ابتدا نظریه‌ای در ذهن ندارد و اگر هم داشته باشد، کار پژوهشی خود را با آن شروع نمی‌کند. نظریه‌مبنایی «نظریه‌ای است که مستقیماً از داده‌هایی استخراج شده که در جریان پژوهش به صورت منظم گرد آمده و تحلیل شده‌اند» (استراوس و کربین، ۱۳۹۱: ۳۴). برای جمع‌آوری اطلاعات، از شیوه نمونه‌گیری «اشباع نظری»^۲ استفاده شد. به این معنا که اطلاعاتی پذیرفته می‌شوند که در فرایند پژوهش به محقق کمک می‌کنند. نمونه‌گیری زمانی به پایان می‌رسد که محقق تشخیص دهد با تداوم گردآوری اطلاعات، دیگر مطالب و داده‌های جدیدی به دست نمی‌آید. همچنین در این پژوهش، برای انتخاب مصاحبه‌شوندگان، از روش گلوله‌برفی استفاده شد. جامعه آماری، شامل تمام اعضای هیئت علمی گروه‌های علوم اجتماعی در دانشگاه‌های دولتی استان تهران بود که ۱۴۶ نفر بودند و به روش گلوله‌برفی، با ۲۰ نفر از آن‌ها مصاحبه شد.

تحلیل داده‌ها

نظریه زمینه‌ای، روش پیچیده‌ای دارد؛ زیرا در آن، محقق در همه مراحل تحقیق در رفت و برگشت است. او باید از چارچوب نظری به سوی پرسش‌ها، از پرسش‌ها به گردآوری و سپس به تحلیل برسد. در بعضی از زمینه‌ها، محقق دوباره به گردآوری داده‌ها می‌پردازد. در نامگذاری مفاهیم، به‌ناچار مجبور به مرور چارچوب می‌شود؛ زیرا انتخاب نام مناسب برای پدیده‌ها و مفاهیم، به‌ویژه پدیده مرکزی پژوهش، نیازمند توجه دقیق به چارچوب نظری است. این تحلیل داده‌هاست که نشان می‌دهد ما در مراحل بعد چه پرسش‌هایی باید داشته باشیم و به چه داده‌هایی نیاز خواهیم داشت. گراند تئوری، سه جزء مهم دارد: اولین جزء، مفاهیم^۳ اند. مفاهیم

1. Grounded theory
2. Theoretical saturation
3. Concepts

از داده‌های خام مرحله کدگذاری باز به دست می‌آیند. جزء دوم، مقوله‌ها^۱ است. مفاهیم را با یکدیگر مقایسه می‌کنیم تا شباهت‌ها و اختلاف‌های آن‌ها مشخص شوند. نتیجه این فرایند، مقوله‌ها هستند که در سطحی انتزاعی‌تر به وجود آمده‌اند؛ بنابراین، مقوله‌ها حاصل گروه‌بندی و دسته‌بندی مفاهیم‌اند. جزء سوم، قضایا^۲ هستند. در حوزه قضایا، روابط نقش مهمی دارند؛ یعنی رابطه مقوله‌ها با هم و با مفاهیم سازنده آن‌ها مشخص می‌شود. دو رویه تحلیلی در نظریه زمینه‌ای عبارت‌اند از پرسش کردن و مقایسه کردن که هم در گروه‌بندی مفاهیم و هم در ساختن مقوله‌ها به کار می‌روند.

اعتبار^۳

اعتبار در گراند تئوری به این معناست که آیا نظریه‌ای که از داده‌ها آمده، از داده‌های محقق استخراج شده است یا اینکه طی تحلیل، نتایج را به داده‌ها تحمیل کرده است. فرایند اعتبار در تحقیق کیفی را استراوس و کربین (۱۳۹۰: ۱۸۰) به این‌گونه شرح می‌دهند که نظریه‌ای که از داده‌ها بیرون کشیده شده است، «چیزی جز صورت انتزاعی داده‌های خام نیست. از این رو بسیار اهمیت دارد که تعیین کنیم این صورت انتزاعی تا چه حد با داده‌های خام جور درمی‌آید؛ و نیز تعیین کنیم که آیا چیز شایان توجهی بوده که در نظریه نیامده باشد». به اعتبار درونی^۴ در اینجا این نحو توجه شد که آیا پرسش‌ها مفهوم توسعه اجتماعی را می‌سنجند. آیا یافته‌های پژوهش، شارح نظریه تولیدشده و ایده مصاحبه‌شوندگان درباره موضوع تحقیق و واقعیت‌های موجود درباره توسعه اجتماعی است. برای اعتبار بیرونی^۵ نیز سعی شد تا از طریق بررسی مهم‌ترین رویکردهای توسعه اجتماعی، به موضوع تحقیق، اعتبار لازم بخشیده شود.

کدگذاری^۶

کدگذاری به معنای برچسب‌دهی و نامگذاری مفاهیم و مقوله‌هاست. وقتی محقق داده‌های خام را تحلیل می‌کند، به مفاهیم زیادی می‌رسد که سعی می‌کند آن‌ها را دسته‌بندی کند و کد رمز به آن‌ها اختصاص دهد. در تئوری زمینه‌ای، سه نوع کدگذاری وجود دارد:

1. Categories
2. Propositions
3. Validity
4. Internal validity
5. External validity
6. Coding

الف) کدگذاری باز فرایند «خردکردن، بررسی، مقایسه، مفهومی‌کردن و مقوله‌بندی داده‌هاست» (پویا و طباطبائی، ۱۳۹۰). در این پژوهش، پس از انجام هر مصاحبه، نخست مطالب به‌صورت متن، پیاده و سپس مفاهیم، کدگذاری شدند. در آغاز، کدگذاری به‌صورت سطر به سطر انجام گرفت و ۱،۳۱ داده خام به‌دست آمد. از آنجاکه تجزیه و تحلیل این داده‌های خام، کاری دشوار و غیرضروری بود، با استفاده از دو فرایند «پرسش‌کردن» و «مقایسه‌کردن»، داده‌ها به مفاهیم تبدیل شدند. تعداد مقوله‌های ساخته‌شده در این مرحله، ۵۲۸ مورد بود. در جدول ۱، نمونه‌ای از نحوه ساختن پدیده «بی‌برنامگی و بلا تکلیفی» و چگونگی حرکت از کدگذاری باز به کدگذاری محوری و سپس کدگذاری گزینشی بازگو شده است.

از تکرار این مطالب و جملات در مصاحبه‌ها این نتیجه به‌دست آمد که آن دسته از مفاهیمی که به این مفهوم اشاره دارند، در مقوله جدیدی به نام پدیده «بی‌برنامگی و بلا تکلیفی» قرار داده شوند. این پدیده از ترکیب مفاهیم «بی‌برنامگی»، «آشفته‌گی»، «بلا تکلیفی»، «روزمرگی» و «نبود جهت‌گیری» به‌دست آمد. با توجه به زمان‌بر بودن تحلیل ۵۲۸ مقوله، با استفاده از پرسش و مقایسه مفاهیم، به گروه‌بندی مجدد آن‌ها پرداخته شد و در نهایت، در یک سطح انتزاعی‌تر، ۵۴ مقوله به‌دست آمد.

جدول ۱. نحوه ساختن پدیده «بی‌برنامگی و بلا تکلیفی»

کدگذاری گزینشی	کدگذاری محوری	کدگذاری باز	ردیف
مقوله مرکزی	مفاهیم	داده‌های خام	
توسعه اجتماعی	بی‌برنامگی	تا پایان جنگ، رویکرد خاصی حاکم نبود.	۱
	آشفته‌گی	سیاست‌های تعدیلی و تثبیتی نشانه آشفته‌گی است.	۲
	روزمرگی	زمان به روزمرگی سپری می‌شد.	۳
	بی‌برنامگی	هدفگذاری برای آینده نبود.	۴
	بلا تکلیفی	بیشتر به اداره جامعه می‌پرداختند.	۵
	سردرگمی	چون هدفگذاری نکرده‌ایم، سردرگم هستیم.	۶

ب) کدگذاری محوری: در این مرحله، اساس کار ارتباط‌دادن مقوله‌های اصلی و فرعی با یکدیگر است. براین اساس، نخست ویژگی‌ها و ابعاد مقوله‌ها شناسایی می‌شوند و آنگاه ارتباط میان آن‌ها مشخص می‌شود. مهم‌ترین کار در کدگذاری محوری، ساختن مدل پارادایمی است که

خود دارای اجزای پنج‌گانه زیر است: ۱. شرایط علی: رویدادها و حوادثی که در تولید یک پدیده تأثیرگذارند؛ ۲. شرایط مداخله‌گر: آن دسته از شرایطی که زمینه را مهیا می‌کنند تا پدیده بهتر و سریع‌تر صورت پذیرد؛ ۳. زمینه: شرایطی که در یک زمان و مکان ایجاد می‌شوند تا کنش یا کنش متقابل افراد و گروه‌ها را برانگیزند؛ ۴. کنش و کنش متقابل: چگونگی نشان‌دادن واکنش در موقعیت‌ها و مدیریت و نظارت بر شرایط؛ ۵. پیامدها: نتایج و محصولات کنش و واکنش‌ها و اقدام‌های افراد و کنشگران در پاسخ به مسائل در شرایط و زمینه‌های گوناگون.

در این پژوهش، ۵۴ مقوله به‌دست‌آمده، در هفت مدل پارادایمی، تفسیر و ارزیابی شده‌اند. سپس نمودار هر مدل ترسیم و اجزای پنج‌گانه آن بازنمایی شد. هفت مدل پارادایمی اشاره‌شده عبارت‌اند از: «سنت‌گریزی»، «بی‌برنامگی و بلا تکلیفی»، «بدبینی و بی‌خیالی مردم»، «طرد اجتماعی و محروم‌سازی»، «توسعه‌نیافتگی فرهنگی»، «نبود مشارکت اجتماعی» و «توسعه نامتوازن».

ج) کدگذاری انتخابی: در اینجا محقق چیزی که به آن رسیده را روایت می‌کند و به یکپارچه‌کردن مقوله‌ها می‌پردازد تا اولاً ببیند داده‌هایی که به آن‌ها رسیده است، به چه چیزهایی اشاره دارند و دوم اینکه نظریه‌اش را پالایش کند. فرایند یکپارچه‌سازی با تعیین پدیده مرکزی آغاز می‌شود. محقق باید در این باره تأمل کند که مسئله اصلی - که مشارکت‌کنندگان دغدغه صحبت درباره آن را دارند - چیست؟ محقق به یادداشت‌برداری می‌پردازد که چه چیزی مستقیم و چه چیزی غیرمستقیم درباره مقوله محوری گفته می‌شود؟ با این کار محقق می‌خواهد ببیند که یکپارچگی بین مفاهیم، مقوله‌ها، مقوله‌های فرعی و مدل‌های پارادایمی در چه سطحی است. در زیر، هشت مدل پارادایمی به‌دست‌آمده در فرایند این تحقیق، تجزیه و تحلیل شده‌اند. در ضمن، توضیح هر پدیده و دلایل استخراجی آن، از طریق قراردادن بخشی از مصاحبه یکی از مصاحبه‌شوندگان تأیید می‌شود.

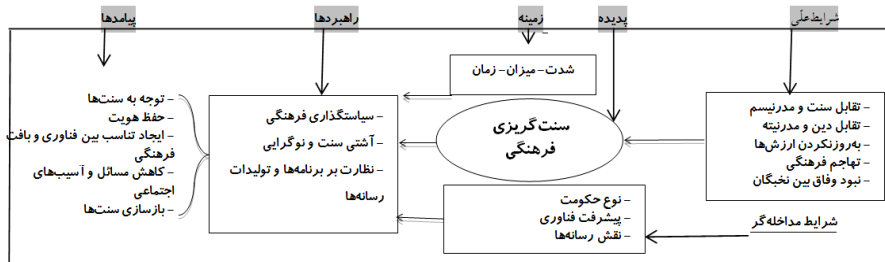
از جمله مقوله‌هایی که در نتیجه استخراج مفاهیم به‌دست آمد، مفهوم «بی‌توجهی به سنت‌ها و بافت فرهنگی جامعه» است. به سخن دیگر، فعل و انفعال‌های دنیای مدرن، سنت‌های گذشته انسانی را در معرض خطر جدی قرار می‌دهد. هر کشوری متناسب با خاستگاه تاریخی خود بافت فرهنگی و سنتی مخصوصی دارد که از گذشته‌های دور به ارث برده است. امروزه در نتیجه انقلاب صنعتی، فرهنگ سنتی همه جوامع دستخوش دگرگونی شده است. دلایل متعددی را می‌توان برای این مسئله ذکر کرد؛ از جمله: ۱. «تقابل سنت و نوگرایی» و «تقابل دین و

مدرنیته». «تقابل نو و کهنه یک دعوای قدیمی و همیشگی است. نمی‌توان جامعه‌ای را یافت که در گذشته خود متوقف مانده باشد. همه جوامع دستخوش تحول شده‌اند. همه به نوعی تغییر و تحول و تقابل نو و کهنه را تجربه کرده‌اند. آن چیزی که جدید است و فراتر از چالش میان نو و کهنه، تضاد و تعارض میان باورها و اعتقادات دینی با مدرنیته است. این تقابل، به سادگی هم حل و فصل نخواهد شد؛ مگر با استحاله یا عقب‌نشینی یکی به نفع دیگری»^۱. ۲. «به‌روزنکردن ارزش‌های سنتی» که در مورد آن، موسوی معتقد است که «توسعه اجتماعی در درجه اول باید مبتنی بر سنت‌های مثبت یک جامعه باشد. محمل‌های توسعه اجتماعی را باید در جامعه خودمان جست‌وجو کرد و این به معنای این نیست که ما به گذشته برگردیم. خیلی جاها می‌تواند توسعه را تسهیل کنند»^۳. ۳. «تهاجم فرهنگی» یعنی اینکه در فرایند تعامل بین دو جامعه، آن فرهنگی که از قدرت بیشتری برخوردار است، بر دیگری تسلط می‌یابد. «قطع ارتباط کامل با خارج، اصلاً موضوعیت ندارد؛ اما نوع ارتباط می‌تواند برنامه‌ریزی شود. این ارتباط باید از نظر فرهنگی به شیوه‌ای باشد که هم در زمینه نیازهای جامعه، واردات فرهنگی داشته باشیم و هم توانایی صادرات فرهنگی را به دست بیاوریم»^۴. ۴. در زمینه «نبود وفاق و اتحاد بین نخبگان»، چلبی^۳ عقیده دارد که «اگر وفاق نباشد، نفاق تا پایین جامعه کشیده می‌شود... در این صورت، هیچ‌کس دیگری را قبول ندارد... ما انتظار نداریم یک اتفاق نظر حداکثری به وجود بیاید. باید یک اتفاق نظر حداقلی فعال داشته باشیم که آماده باشند». در به‌وجود آمدن پدیده «سنت‌گریزی»، سه عامل نقش مداخله‌گر دارند: «نوع حکومت»، «پیشرفت فناوری» و «نقش رسانه‌ها». راهبردهای پدیده «سنت‌گریزی» عبارت‌اند از: «سیاست‌گذاری فرهنگی»، «آشتی سنت و نوگرایی» و «نظارت بر برنامه‌ها و تولیدات رسانه‌ها». از جمله پیامدهای راهبردهای مربوط به رهایی از پدیده «سنت‌گریزی فرهنگی» می‌توان به این موارد اشاره کرد: اولین پیامد، توجه به سنت است. پیامد دیگر، حفظ هویت ایرانی و اسلامی است. پیامد بعدی، کاهش مسائل و آسیب‌های اجتماعی است. پیامد چهارم این است که جامعه می‌تواند بین فناوری و ارزش‌های مدرن از یک‌سو و بافت فرهنگی و اجتماعی از سوی دیگر، تناسب و سازگاری ایجاد کند.

۱. علیرضا شجاعی‌زند

۲. اعظم راودراد

۳. مسعود چلبی



نمودار ۱. مدل پارادایمی پدیده «بی توجهی به سنت‌ها و بافت فرهنگی یا سنت‌گرایی»

یکی دیگر از پدیده‌هایی که از دل داده‌ها بیرون کشیده شده است، پدیده «بی‌برنامگی و بلا تکلیفی» است. این پدیده به حالتی اطلاق می‌شود که طرح و برنامه مناسب و روشنی در زمینه توسعه اجتماعی کشور وجود ندارد یا اگر هم وجود دارد، جهت‌گیری‌ها و ابعاد آن روشن نیست یا اینکه برنامه‌ها آرمان‌گرایانه‌اند و با واقعیت در دسترس، سازگار نیستند. علل مختلفی در تولید این پدیده دخالت دارند: ۱. «رهاشدگی و آزادبودن جامعه»؛ در همین زمینه زارع^۱ معتقد است که به دلیل «سرگردانی، نگاه ما به الگوهای موجود توسعه، بیشتر سلبی بوده تا ایجابی؛ یعنی نفی می‌کنیم و کار درخوری در سطح توسعه انجام ندادیم. به همین دلیل، از همه جا رانده و از همه جا مانده شدیم و دچار سردرگمی هستیم». ۲. در مورد «نبود هماهنگی نهادی و سازمانی»، شجاعی زند^۲ معتقد است که «ما کمتر، از یک الگوی مشخصی که مجموعه سیاست‌های جاری در حوزه‌های مختلف را سامان‌دهی و هدایت کند، برخوردار بودیم. هنوز هم این وضعیت کمابیش به قوت خود باقی است. از همین رو، گاه بخشی از دولت، آن را به سمتی می‌کشد و بخشی دیگر به سمتی دیگر». ۳. «نداشتن جهت‌گیری روشن»؛ پرچمی^۳ در زمینه آینده‌نگری در تصمیم‌ها عقیده دارد که «ما نمی‌دانیم کشور را کجا می‌خواهیم ببریم. معلوم نیست ما می‌خواهیم آمریکا شویم یا فرانسه یا ژاپن یا می‌خواهیم یک چیز جدیدی باشیم». ۴. درباره «ضعف سیاست‌گذاری‌های مناسب در زمینه توسعه اجتماعی»، ایمانی^۴ معتقد است که «مشکل ما این

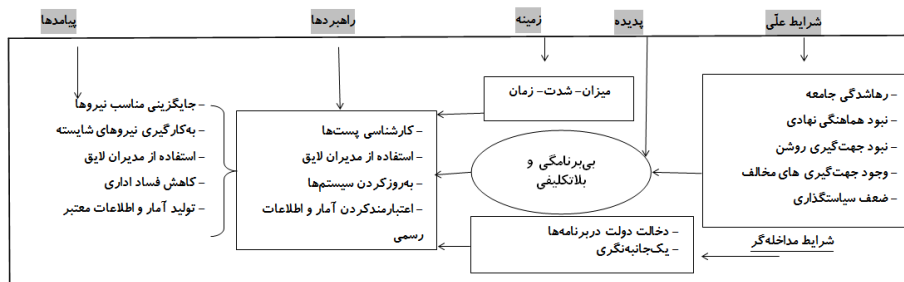
۱. بیژن زارع

۲. علیرضا شجاعی زند

۳. داوود پرچمی

۴. حسین ایمانی

است که دیدگاه نداریم. ما یک ضعف اساسی در سیاستگذاری توسعه داریم و آن این است که مبانی توسعه را تعریف نکردیم. معلوم نیست اولویت با بخش خصوصی است یا با دولت. سرمایه‌گذاری خارجی خوب است یا بد. در بحث توسعه باید به سراغ پروژه‌های بزرگ‌مقیاس برویم یا کوچک‌مقیاس. ما در کشور یک دیدگاه منسجم نسبت به توسعه نداریم. در زمینه «بی‌برنامگی و بلاتکلیفی»، شرایط مداخله‌گر عبارت‌اند از: «دخال دولت در برنامه‌ها» و «یک‌جانبه‌نگری و تک‌بعدی بودن». راهبردهای مختلفی برای رفع مشکل پدیده «بی‌برنامگی و بلاتکلیفی» بیان شده است که از این قرارند: «کارشناسی پست‌ها و مقام‌ها»، «به‌کارگیری مدیران و افراد شایسته»، «به‌روزرکردن سیستم‌ها» و «معتبرکردن آمارها و اطلاعات رسمی». راهبردهایی که برای پدیده «بی‌برنامگی و بلاتکلیفی» مطرح شده‌اند، چنین پیامدهایی دارند: «جایگزین کردن مناسب نیروهای اجتماعی»، «به‌کاربردن نیروهای شایسته و لایق»، «تولید آمار و اطلاعات معتبر»، «نزدیک کردن اهداف و دستاوردها»، «توجه به ضرورت ایجاد جامعه مدنی»، «داشتن گزارش‌های سالانه مناسب» و «جذب بدنه اجتماعی فعال».



نمودار ۲. مدل پارادایمی «پدیده بی‌برنامگی و بلاتکلیفی»

«طرد اجتماعی و محروم‌سازی»، دیگر پدیده مهمی است که از داده‌ها بیرون آمد. این مفهوم، یکی از مهم‌ترین شاخص‌ها برای سنجش توسعه اجتماعی در هر جامعه است و بیانگر آن دسته از گروه‌ها، قومیت‌ها، اقلیت‌ها و به‌طورکلی کنشگرانی است که به دلایل مختلف، به‌لحاظ مشارکت در همه ابعاد فردی، اجتماعی، روحی و روانی، خواسته یا ناخواسته از صحنه اجتماعی طرد شده‌اند. این مقوله شامل گروه‌های خاموش، کم‌صدا، طردشده، فراموش‌شده، روستاییان ناآگاه و اقشار ضعیف است. سه شرط علی که بر پدیده «طرد اجتماعی و محروم‌سازی» تأثیر

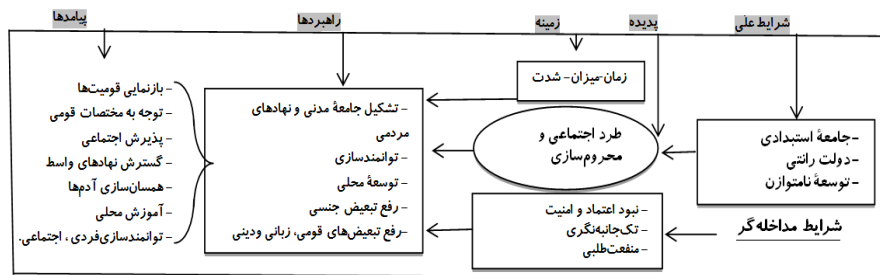
دارند، عبارت‌اند از: ۱. جامعه استبدادی، ۲. دولت رانتیر و ۳. توسعه نامتوازن. جملات زیر که از مصاحبه‌ها بیرون کشیده شده‌اند، بیانگر این وضعیت‌اند. مثلاً درباره ۱. جامعه استبدادی: «در خون تک‌تک انسان‌های جامعه ما رگه‌های استبداد قرار دارد»، «رگه‌های استبداد را از کودکی در ابتدا در خانواده از پدر و مادر و بعد از مدرسه یاد می‌گیریم»^۱، «حاکم‌ها می‌خواستند در جامعه روابط اجتماعی اعتماد‌آمیز وجود نداشته باشد»^۲. ۲. درباره دولت رانتیر که دولت‌هایی هستند که به مردم و گروه‌های اجتماعی، وابستگی اندکی دارند، راغفر^۳ معتقد است «اگر دولت مجبور بشود از مردم درآمدهای خود را استخراج بکند، باید به آن‌ها پاسخگو باشد. آن وقت رابطه پاسخگویی دولت و حکومت به مردم شکل می‌گیرد. علت اینکه در کشور ما این اتفاق صورت نمی‌گیرد، وجود این شیوه تولید نفتی است؛ چون مسئولان سرچاه‌های نفت نشسته‌اند. در نتیجه نیازی به مردم ندارند. علت اینکه نظام مالیاتی ما عقب‌مانده است، ناشی از همین مسئله است». و بالاخره درباره ۳. «توسعه نامتوازن»، عنبری^۴ معتقد است «توسعه نامتوازن مثل این است که یک نفر یک دستش از دست دیگرش چند کیلو سنگین‌تر باشد؛ یعنی یک دست شما ضعیف و دست دیگر قوی باشد. این دست سنگین می‌تواند بحران ایجاد کند و اعصاب و روان را اذیت کند». در زمینه «طرد اجتماعی و محروم‌سازی» باید به دو شاخص مداخله‌گر مهم اشاره کرد. اولین شاخص، «نبود اعتماد و امنیت» در جامعه و «یک‌جانبه‌نگری» است. راهبردهایی که برای این پدیده از داده‌ها بیرون آمدند، عبارت‌اند از: «تشکیل جامعه مدنی، نهادهای داوطلبانه و NGOها»، «توانمندسازی و مقاوم‌سازی»، «توسعه محلی» و «رفع تبعیض‌های قومی، گروهی، زبانی، دینی و جنسی». پیامدهای این راهبردها از این قرارند: «بازنمایی قومیت‌ها»، «توجه به مختصات و ویژگی‌های قومی و نژادی»، «پذیرش اجتماعی»، «گسترش نهادهای واسط»، «آموزش محلی»، «توانمندسازی فردی، اجتماعی و فیزیکی» و «افزایش مسئولیت‌پذیری».

۱. امیر اکبری

۲. مسعود چلبی

۳. حسین راغفر

۴. موسی عنبری



نمودار ۳. مدل پارادایمی «طرد اجتماعی و محروم‌سازی»

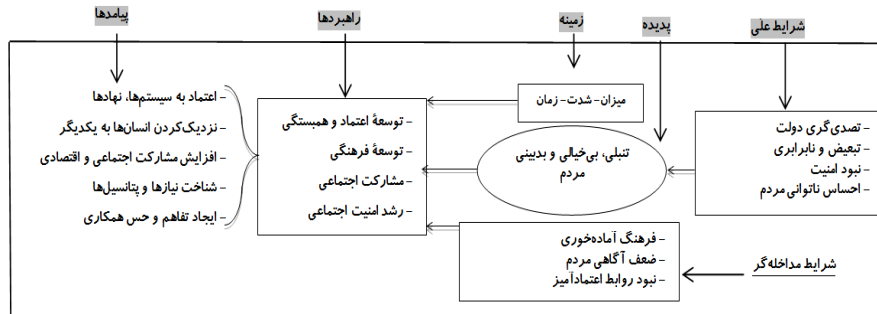
ایده مهم دیگری که به دست آمد، «تنبلی، بی‌خیالی و بدبینی» است. این پدیده بیانگر آن است که بین مردم و نهادهای دولتی، پیوندهای محکمی وجود ندارد و روابط اجتماعی اعتمادآمیز با اطمینان خاطر در جامعه فراهم نشده است. شرایط علی پدیده «تنبلی، بی‌خیالی و بدبینی» عبارت‌اند از: ۱. «تصدی‌گری دولتی»؛ خانیکی^۱ اعتقاد دارد که «برنامه‌های توسعه فقط برنامه‌های دولتی هستند. گویا اگر دولت، خودش را با توسعه وفق بدهد، جامعه هم توسعه پیدا می‌کند. درحالی‌که واقعیت، غیر از این است. وجود دولت توسعه‌یافته، شرط لازم برای توسعه است، نه کافی. شرط کافی، قوت و قدرت جامعه مدنی است. فهم دولتی از توسعه، به این کار منجر می‌شود که گویا توسعه ضرورتی است که تنها با تمرکز دولتی پیش می‌رود؛ درحالی‌که دولت قدرتمند، بدون جامعه قدرتمند اصلاً نمی‌تواند شکل بگیرد». ۲. «تبعیض و نابرابری»؛ راوودراد^۲ اعتقاد دارد «مرز نشینان امکانات کمتری دارند. هرچه از پایتخت دورتر برویم، به امکانات کمتری برمی‌خوریم. اگر توسعه فرهنگی به نحوی باشد که عدالت به طور واقعی توزیع شود، این اجحاف نسبت به قومیت‌ها کاهش پیدا می‌کند». ۳. «نبود امنیت»؛ اکبری^۳ بر این باور است که «مردم باید امنیت را ببینند و تا آن را مشاهده نکنند و سیگنال‌های ثبات را نبینند، وارد عمل نمی‌شوند؛ مثلاً در بحث سرمایه‌گذاری، چون مردم می‌خواهند پول خود را وسط بیاورند، باید رگه‌های امنیت در جامعه را ببینند». ۴. «احساس ناتوانی مردم»؛ «توسعه اجتماعی نیازمند وجود ذهنیتی مناسب به مسئولیت‌پذیری و تعهد است که باید در بین همه کنشگران اجتماعی

۱. هادی خانیکی

۲. اعظم راوودراد

۳. امیر اکبری

وجود داشته باشد؛ یعنی سواى اینکه یک عزم حکومتی و دولتی را می‌طلبد، نیازمند عزم ملی مبتنی بر همکاری در داخل و بین مردم است. به‌همین دلیل می‌گویند توسعه اجتماعی، محصول هم‌افزایی بین آحاد و عوامل مختلف حاکمیتی و غیرحاکمیتی است.^۱



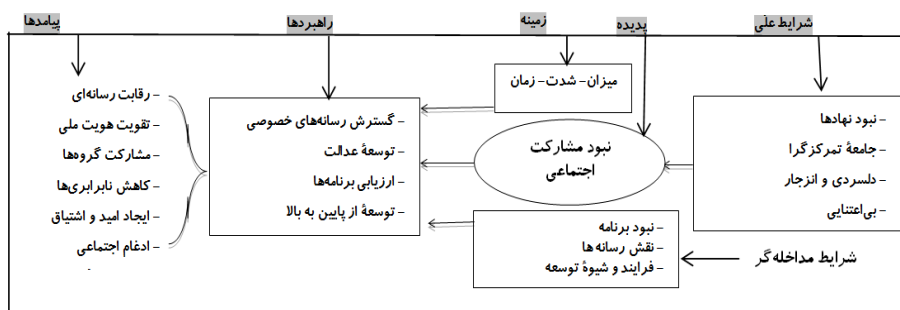
نمودار ۴. مدل پارادایمی پدیده «تنبلی، بی‌خیالی و بدبینی مردم»

سه عامل مهم به‌عنوان شرایط مداخله‌گر برای پدیده «تنبلی، بی‌خیالی و بدبینی» بیان شده است که از این قرارند: «فرهنگ آماده‌خوری»، «ضعف آگاهی اجتماعی» و «نبود روابط و امکانات اعتماد‌آمیز». برای این پدیده، راهبردهای متفاوتی بیان شده که عبارت‌اند از: «توسعه اعتماد و همبستگی»، «توسعه فرهنگی» و «افزایش مشارکت اجتماعی». این راهبردها، دارای این پیامدها هستند: «اعتماد به سیستمها، نهادها و سازمان‌ها»، «بالارفتن مشارکت اجتماعی و اقتصادی در جامعه»، «ایجاد حس تفاهم و همکاری بین مردم و گروه‌ها» و «شناخت نیازها و پتانسیل‌ها».

پدیده دیگری که از دل داده‌ها بیرون آمد، «نبود مشارکت اجتماعی» است که به حالتی گفته می‌شود که کنشگران و گروه‌های مختلف اجتماعی، در فرایندهای اجتماعی مختلف شرکت نکنند. برای رفع این حالت، باید زمینه‌ها و راه‌های مشارکت در جامعه مهیا شوند. هر قدر مشارکت اجتماعی بیشتر باشد، رسیدن به توسعه اجتماعی آسان‌تر است. شرایط علی‌ای که بر نبود مشارکت اجتماعی تأثیر دارند، عبارت‌اند از: ۱. «نبود نهادها و سازمان‌هایی برای جذب و تشویق مردم به مشارکت»؛ «زنان در آینده بیشتر در جامعه حضور دارند. البته نه در زمینه شغلی؛ بلکه در نهادهای مدنی و خصوصی و حتی در منزل به‌صورت دورکاری و به‌وسیله رسانه‌های

۱. غلامرضا غفاری

جمعی می‌توانند در حیات اجتماعی خودشان مفید باشند. اگر نهادهای مدنی شکل بگیرد، بیشترین کسانی که حضور دارند زنان هستند»^۱. ۲. «جامعه تمرکزگرا»؛ به حالتی اطلاق می‌شود که در آن، تمام تصمیم‌ها و انتخاب‌ها، از طرف دولت مرکزی گرفته شود. «جامعه ما جامعه نفتی است. در نتیجه، تمایل به تمرکزگرایی دارد»؛ «در جامعه ما دولت مرکزی است که تصمیم می‌گیرد»^۲. ۳. «دلسردی و انزجار» که به حالتی اطلاق می‌شود که مردم و کنشگران خرد و کلان، نسبت به وضعیت موجود امیدواری نداشته باشند. ۴. «بی‌اعتنایی» به حالتی گفته می‌شود که مردم، گروه‌ها و اقلیت‌ها احساس کنند که حضور آن‌ها در جامعه اهمیت ندارد. در زمینه «نبود مشارکت اجتماعی»، این عوامل مداخله‌گرند: «نبود برنامه‌های مناسب»، «نقش رسانه‌ها» و «فرایند و شیوه مشارکت اجتماعی». برای رفع «نبود مشارکت اجتماعی»، چنین راهبردهایی اشاره شده است: «گسترش رسانه‌های خصوصی»، «توسعه عدالت»، «ارزیابی برنامه‌ها» و «توسعه از پایین به بالا». پیامدهای این راهبردها عبارت‌اند از: «رقابت رسانه‌ای»، «تقویت هویت ملی»، «مشارکت گروه‌ها»، «ایجاد امید و اشتیاق» و «کاهش نابرابری‌ها».



نمودار ۵. مدل پارادایمی پدیده «نبود مشارکت اجتماعی»

«توسعه نیافتگی فرهنگی» پدیده دیگری است که از داده‌ها بیرون کشیده شد؛ یعنی وضعیتی که در آن، سطح توسعه فرهنگی افراد یا ثابت مانده یا اندکی تغییر کرده باشد. در بحث از توسعه باید زیرساخت‌ها و بافت فرهنگی جامعه در نظر گرفته شود. باید جنبه‌های مادی فرهنگ، متناسب با جنبه‌های فکری و معنوی دچار تغییر شوند. توسعه نیافتگی فرهنگی، یکی از موانع

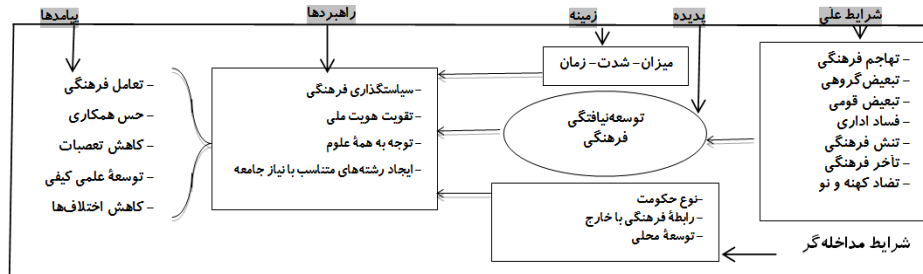
۱. اعظم راودراد
 ۲. احمد فیروزآبادی

اصلی در توسعه اجتماعی است. برای پدیده «توسعه‌نیافتگی فرهنگی»، شرایط علی از این قرارند: ۱. «تهاجم فرهنگی»؛ حالتی است که ارزش‌ها، هنجارها و فرهنگ یک کشور به علت نفوذ ارزش و هنجارهای فرهنگی کشوری دیگر، در معرض خطر و آسیب قرار گیرد و بیشتر برنامه‌ریزی شده است که به استیلای سیاسی و اقتصادی کشور مهاجم منجر می‌شود. ۲. «تبعیض گروهی و قومی»؛ موسوی^۱ معتقد است که «اقلیت‌ها بخشی از مردم جامعه هستند. باید بینیم آن‌ها چه مناسباتی با جامعه بزرگ‌تر دارند؛ چگونه شکل گرفته‌اند و شرایط قبلی و فعلی آن‌ها چیست؟ اگر جامعه بخواهد به توسعه اجتماعی برسد، اقلیت‌ها باید در برنامه‌ها دخالت و مشارکت داده شوند؛ چون بخشی از جامعه هستند». ۳. «فساد اداری»؛ پرچمی^۲ معتقد است که «یکی از عناصر دیگری که نمی‌گذارد برنامه‌ها خوب اجرا شوند، فساد است. فساد نمی‌گذارد هیچ برنامه‌ای در این کشور محقق شود. هر جا دست می‌گذاریم، برنامه خوب است، ولی وقتی به مرحله اجرای آن می‌رسیم، فساد اجرای آن را مختل کرده است. حالا چه کار باید کرد؟ باید در ابتدا احساس هویت ملی را تقویت کرد. فساد دو وجه دارد: یکی وجهی که می‌خواهد نظارت کند که فساد نشود، وجه دیگر آن طرفی است که می‌خواهد از فساد بهره‌مند شود. اگر هردو وجه هویت ملی قوی باشند، فساد کمتر خواهد شد». ۴. «تنش فرهنگی» (شامل «تضاد سنت و مدرنیته» و «عقب‌افتادگی فرهنگی»); شیخی^۳ معتقد است «جامعه ما هنوز طرفدار سنت‌هاست. ضمن اینکه باید سنت‌ها را حفظ کنیم، با بومی‌سازی زمینه‌های فرهنگی مدرن، از آن زمینه‌ها استفاده کنیم. ما نمی‌توانیم منکر کامپیوتر، تلفن و... بشویم. باید آن‌ها را داشته باشیم و متناسب با فرهنگ، از آن‌ها استفاده و بهره‌برداری کنیم». برای این پدیده، دو عامل مداخله‌گر وجود دارد: «نوع حکومت» و «توسعه علمی». برای رهایی از پدیده «توسعه‌نیافتگی فرهنگی»، این راهبردهای چهارگانه پیشنهاد شده است: «سیاستگذاری فرهنگی»، «تقویت هویت ملی»، «توجه به همه رشته‌های علمی» و «ایجاد رشته‌های متناسب با نیازهای جامعه». پیامدهای این راهبردها عبارت‌اند از: «تعامل فرهنگی»، «حس همکاری در بین شهروندان و کنشگران اجتماعی»، «کاهش تعصبات و اختلاف‌ها»، «توسعه علمی کیفی» و «تناسب ورودی و خروجی

۱. مرضیه موسوی

۲. داوود پرچمی

۳. محمدتقی شیخی

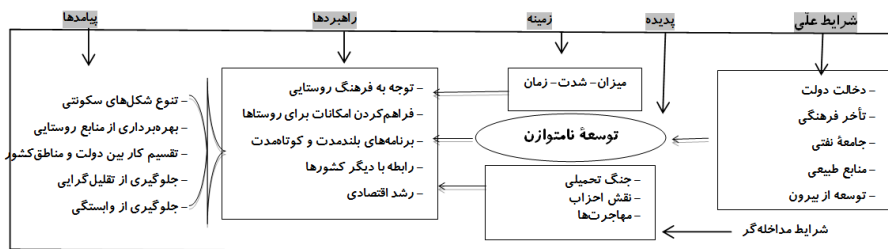


نمودار ۶. مدل پارادایمی پدیده «توسعه‌یافتگی فرهنگی»

«توسعه نامتوازن» پدیده دیگری است که از داده‌ها استنباط شد. «توسعه نامتوازن» به حالتی گفته می‌شود که در آن، بین همه ابعاد توسعه ارتباط و پیوستگی وجود ندارد؛ سطح توسعه‌یافتگی آن‌ها با هم متفاوت است و از بعضی از پتانسیل‌ها و توانایی‌های اجتماعی، استفاده لازم نمی‌شود. به‌طورکلی، در این نوع توسعه، تقلیل‌گرایی اتفاق می‌افتد؛ یعنی یکی از ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی پررنگ می‌شود و سرمایه‌گذاری‌های اصلی در آن حوزه انجام می‌گیرد. شروط علی این پدیده عبارت‌اند از: ۱. «دخالت دولت»؛ میرسندهی^۱ معتقد است که «دولت سه نقش دارد: سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی، کنترل و نظارت و اجرا. دولت باید در دو بخش حضور داشته باشد؛ یکی سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و دیگری نظارت، اما اجرا نه. قرار نیست NGOها تأسیس شوند و خود دولت کارها را انجام دهد. این سبب می‌شود دولت متورم‌تر و چاق‌تر شود. دولت باید تا جایی که می‌تواند خودش را بتکاند و وظایف خودش را به نهادهای واسط واگذار کند. دولت باید آگاه باشد که بدون توسعه اجتماعی، پیشرفت اصلاً ممکن نیست». ۲. «تأخر فرهنگی»؛ به حالتی گفته می‌شود که فرهنگ مادی، یعنی اشیاء، فناوری، امکانات و به‌طور کلی تمام جنبه‌های مادی، عینی و قابل‌لمس فرهنگ، دچار تغییر و تحول شوند؛ اما فرهنگ معنوی و فکری، یعنی ارزش‌ها، اعتقادات، باورها، اندیشه‌ها و افکار و به‌طور کلی بخش‌های ذهنی و غیرقابل‌لمس فرهنگ، در معرض تغییرات بسیار کمی قرار گیرند. ۳. «جامعه نفتی و منابع طبیعی»؛ دیدگاه‌های ابرازشده در این زمینه از این قرارند: «جامعه ما چون جامعه‌ای نفتی است، تمرکزگراست و تمرکزگرایی همیشه وجود داشته؛ چون دولت

۱. محمد میرسندهی

مرکزی است که همیشه تصمیم می‌گیرد و بودجه تخصیص می‌دهد^۱، «منابع طبیعی خوب است، اما متأسفانه ما به آن عادت کرده‌ایم و اگر بخواهیم این رگ حیاتی را از جامعه بگیریم، خیلی بار منفی دارد»^۲، «نفت می‌تواند ابزاری برای توسعه آسان‌تر و زودرس‌تر باشد. نفت می‌تواند موجب ظهور و بروز استعدادها و بیشتر باشد. اینکه ما نفت داریم، تنبل هستیم و تنبلی خود را با نفت توجیه می‌کنیم»^۳. ۴. «توسعه از بیرون»؛ در این زمینه باقری^۴ معتقد است که «وقتی مدل‌هایی وارد کشور شد، بسیاری از افراد فکر می‌کردند که برای بهره‌وری از این نظریه‌ها باید آن‌ها را همان‌گونه که هست، در جامعه به‌کار بگیریم... جامعه برای اینکه بتواند از این نظریه‌ها استفاده بکند، باید به نیازها و ساختارهای خودش توجه کند. پس این استفاده و بهره‌وری نمی‌تواند چشم‌پسته، نسنجیده و بدون برنامه‌ریزی باشد. باید ببینیم چه نیازهایی داریم؟». در به‌وجود آمدن پدیده «توسعه نامتوازن» شرایط مداخله‌گر زیر تأثیرگذارند: «جنگ تحمیلی»، «برنامه‌های احزاب» و «مهاجرت». برای اینکه جامعه از «توسعه نامتوازن» رهایی یابد، به چنین راهبردهایی اشاره شده است: «توجه به فرهنگ روستایی و فراهم آوردن امکانات برای روستائینشان». «برنامه‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت» و «برقراری رابطه با کشورهای دیگر». راهبردهای پدیده «توسعه نامتوازن»، این پیامدها را به دنبال دارند: «تنوع شکل‌های سکونت» و «بهره‌برداری از منابع روستایی»، «تقسیم کار بین دولت و مناطق کشور» و «جلوگیری از وابستگی از «بهره‌برداری از منابع روستایی»، «تقسیم کار بین دولت و مناطق دیگر»، «جلوگیری از وابستگی از «تقسیم کار بین دولت و مناطق دیگر»، «جلوگیری از وابستگی».



نمودار ۷. مدل پارادایمی پدیده «توسعه نامتوازن»

۱. احمد فیروزآبادی
۲. غلامرضا جمشیدی‌ها
۳. علیرضا حسینی
۴. عبدالرضا باقری

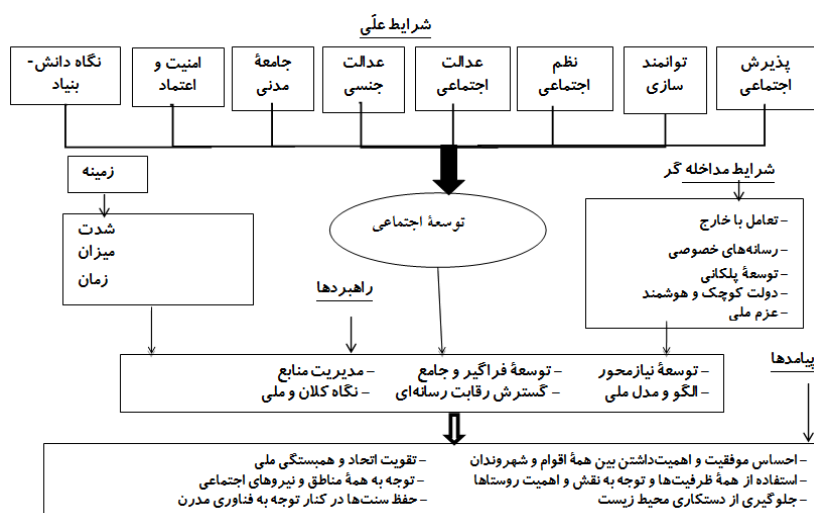
مقوله محوری

مقوله محوری این پژوهش، «توسعه اجتماعی» است. در همه مصاحبه‌های انجام‌شده، همه مصاحبه‌شوندگان بر مفهوم توسعه اجتماعی، تأکید جدی داشتند و در بحث‌های خود، مستقیم یا غیرمستقیم به تعریف توسعه اجتماعی می‌پرداختند و دلالت‌های آن را با استفاده از شاخص‌های مهم بیان می‌کردند. از سویی به‌خاطر تأکید بسیار مصاحبه‌شوندگان و از سوی دیگر به این دلیل که موضوع پژوهش، بررسی رویکرد توسعه اجتماعی بود، این مقوله به‌عنوان پدیده مرکزی انتخاب شد. در مفهوم توسعه اجتماعی، مفهوم اجتماعی بیشتر از مفهوم توسعه جلوه‌گری می‌کند و این به آن معناست که ساختار حوزه عمومی و اجتماعی، خلاقیت‌ها و استعداد‌های خود را برای تحقق مطالبات و اهداف جامعه نشان می‌دهد. در فرایند توسعه اجتماعی باید این اقدام‌ها انجام شود: توانمندسازی حوزه عمومی، تأمین امنیت روانی و اجتماعی، رفع تبعیض‌های گروهی و قومی، توزیع مناسب امکانات و منابع انسانی میان گروه‌های جامعه، ایجاد زمینه شکوفایی استعدادها و توانایی‌های همه گروه‌ها و افراد، تأسیس سازمان‌ها و نهادهای داوطلبانه و توزیع مناسب خدمات رفاهی و بهداشتی، از جمله بهداشت، تغذیه و خدمات تأمین اجتماعی.

شرایط علی

پدیده «توسعه اجتماعی» مبانی و علت‌های متعددی دارد. به‌دیگرسخن، عوامل متعددی در جامعه دست به دست هم می‌دهند تا توسعه اجتماعی محقق شود. اولین شرط علی، بحث «پذیرش اجتماعی» است که از آن به‌عنوان ادخال اجتماعی و ادغام اجتماعی هم یاد می‌شود. پذیرش اجتماعی به این معناست که همه انسان‌ها مقبول یکدیگر و مقبول نهادهای دولتی واقع شوند. در این حالت، افراد گروه‌های قومی و نژادی، در وضعیت برابری قرار می‌گیرند، امکانات و منابع، برحسب توانایی‌های آن‌ها توزیع می‌شود و همه کنشگران، فارغ از جنسیت، قومیت، هویت و مذهب، به عضویت هریک از گروه‌ها یا نهادهای سیاسی که می‌خواهند، درمی‌آیند. شرط علی دیگر در بحث پدیده توسعه اجتماعی، «توانمندسازی اجتماعی» است. توانمندسازی به حالتی گفته می‌شود که در آن، کنشگران اجتماعی، توانایی حضور در صحنه‌های اجتماعی گوناگون را داشته باشند. معنای عملیاتی توانمندسازی این است که گروه‌ها و افراد، توانایی و حق انتخاب برای رقابت در برابر دیگر کنشگران جامعه را داشته باشند. طرح توانمندسازی باید به کاهش فقر، افزایش رفاه، افزایش امید به زندگی، ارتقای عدالت و برابری بینجامد. اگر در

جامعه، توانمندسازی صورت گیرد، همه گروه‌ها می‌توانند وارد صحنه شوند و با توجه به توانایی و ظرفیت‌هایی که دارند، توان خود را برای تسریع توسعه اجتماعی به کار گیرند.



نمودار ۸. مقوله هسته‌ای: توسعه اجتماعی

سومین شرط علی در توسعه اجتماعی، مفهوم «عدالت اجتماعی» است. این مفهوم، بیانگر وضعیتی است که در آن، افراد و گروه‌ها، قومیت‌ها، نژادها یا تقسیمات جغرافیایی شامل استان‌ها، بخش‌ها، روستاها و شهرها، از نظر توزیع امکانات، منابع، فرصت‌ها و موقعیت‌ها در وضعیت نسبتاً مشابهی قرار بگیرند و از حقوق و مزایای نسبتاً مشابهی برخوردار شوند. حتی کسانی نظیر هاروی معتقدند که براساس «عدالت اجتماعی»، باید به گروه‌ها و مناطقی که نیازمندی بیشتری دارند، منابع بیشتری تعلق گیرد (حاتمی‌نژاد و راستی، ۱۳۸۳). عدالت اجتماعی، هم به معنای کاهش نابرابری‌ها، کاهش سطح فقر و کاهش تبعیض‌ها و هم به معنای توزیع مناسب منابع رفاهی، خدماتی و بهداشتی و افزایش آزادی‌های مدنی است. هرچه عدالت اجتماعی ژرف‌تر و عمیق‌تر باشد، رسیدن به توسعه اجتماعی ساده‌تر است و هرچه عدالت اجتماعی، میزان بیشتری از گروه‌ها و کنشگران را شامل شود، از پیچیدگی‌ها و موانع توسعه اجتماعی کاسته خواهد شد.

شرط علی دیگری که در پدیده توسعه اجتماعی تأثیرگذار است، وجود «جامعه مدنی» است. NGOها (سازمان‌های غیردولتی) و سمن‌ها (سازمان‌های مردم‌نهاد)، معمولاً به سازمان‌هایی تعبیر

می‌شوند که مستقل از دولت‌اند. اگر تشکلهای مدنی از دولت مستقل باشند، در تصمیم‌گیری‌های سیاسی نقش مهمی دارند. نهادهای مدنی می‌توانند به‌عنوان واسطه و پل ارتباطی بین مردم و دولت عمل کنند. معمولاً نهادهای مدنی بیشتر حول منابع عمومی و اهداف و ارزش‌های مشترک در جامعه شکل می‌گیرند. اگر در جامعه‌ای این نهادها وجود داشته باشند، توسعه اجتماعی هم وجود دارد، اما اگر جامعه نهادهای مدنی نداشته باشد، قطعاً رسیدن به توسعه اجتماعی با پیچیدگی‌ها و دشواری‌های زیادی روبه‌رو خواهد شد.

«نظم اجتماعی» شرط علی دیگری است که بر توسعه اجتماعی تأثیر دارد. «نظم اجتماعی» به وضعیتی اطلاق می‌شود که جامعه از طریق اعتقادات، سنت‌ها، آداب و رسوم و به‌طور کلی از طریق مجموعه‌ای از خط‌مشی‌های فرهنگی، ثبات اجتماعی را در عین پویایی حفظ کند. در به‌وجود آمدن نظم اجتماعی، وفاق و همبستگی اجتماعی تأثیرگذارند؛ بنابراین، هر قدر نظم اجتماعی، ثبات و پایداری بیشتری داشته باشد، توسعه اجتماعی سریع‌تر به هدف می‌رسد. «امنیت و اعتماد»، مفهوم دیگری است که بر پدیده توسعه اجتماعی تأثیر می‌گذارد. هر قدر میزان و درجه امنیت در ابعاد فیزیکی، اجتماعی و فردی بالا رود، انگیزه و اشتیاق افراد برای حضور در صحنه‌های اجتماعی بیشتر می‌شود و در نتیجه، میزان مشارکت اجتماعی بالاتر می‌رود. عامل دیگر، «اعتماد» است که انواع متفاوتی دارد: اجتماعی، نهادی، درون‌گروهی، برون‌گروهی و حزبی. آخرین مفهومی که در «توسعه اجتماعی» مؤثر است، «نگاه دانش‌بنیاد» است. این اصطلاح بیشتر در حوزه توسعه اقتصادی مطرح است و در آنجا دلالت بر استفاده از فن و فناوری روزآمد در فعالیت‌های اقتصادی دارد، اما از آنجا که امروزه علم به ابزار اصلی برای شناخت حقایق تبدیل شده است، می‌توان این مفهوم را در حوزه روابط اجتماعی نیز به‌کار گرفت. در این کاربرد، «نگاه دانش‌بنیاد» دلالت بر آن دارد که حوزه اجتماعی باید به‌حدی توانمند شود که در فهم و پیشبرد امور خود، از علم و دانش استفاده‌ی ثمربخش داشته باشد.

شرایط مداخله‌گر

شرایط مداخله‌گر توسعه اجتماعی، به‌مثابه پدیده مرکزی تحقیق عبارت‌اند از: تعامل با خارج، یعنی صادرات و واردات با بقیه کشورها و جوامع در راستای پیشرفت و تعالی جامعه؛ وجود رسانه‌های مستقل و خصوصی، حالتی که در آن، گروه‌ها، اقوام و احزاب مختلف جامعه، برای بیان مطالبات و خواسته‌های خود رسانه‌های صوتی و تصویری داشته باشند؛ توسعه پلکانی،

وضعیتی که در آن، برای توسعه جامعه، مسائل و مشکل‌های اجتماعی، به تدریج و مرحله به مرحله از سر راه برداشته شود؛ وجود دولت کوچک و هوشمند، یعنی حالتی که در آن، دولت بخشی از وظایف و اختیاراتش را به سازمان‌های غیردولتی و جامعه مدنی واگذار می‌کند و عزم ملی، وضعیتی که در آن، همه افراد، کنشگران، گروه‌ها، اقوام و اقلیت‌ها، در اهداف و آرمان‌های مشترکی سهیم باشند و به این نتیجه برسند که از طریق همبستگی و انسجام با یکدیگر می‌توانند راحت‌تر و بهتر بر مسائل و مشکلات پیروز شوند.

راهبردها

راهبردهایی که در این پژوهش برای توسعه اجتماعی شناسایی شدند، از این قرارند: گسترش رقابت رسانه‌ای، یعنی حالتی که در آن، رسانه‌های مختلفی در جامعه وجود دارند. این رسانه‌ها دارای استقلال هستند و می‌توانند بدون اجبار، در زمینه مسائل مختلف به اظهار نظر بپردازند و در انتشار دقیق‌تر خبر رقابت کنند. نگاه کلان و ملی، یعنی حالتی که جامعه اسیر تبعیض‌ها و پیش‌داوری‌های جانبدارانه قومی، زبانی و محلی نباشد و به مسائل و امکانات، از منظر ملی نگریسته شود. توسعه نیازمحور یعنی شرایطی که به کنشگران، اقوام، مناطق و بخش‌های جامعه، براساس نیازها و ظرفیت‌هایی که دارند، نگاه شود. توسعه فراگیر و جامع که در مقابل توسعه تقلیل‌گرایانه قرار می‌گیرد. مدیریت منابع، یعنی حالتی که منابع، امکانات و داشته‌های جامعه، به شیوه‌های مناسب مدیریت شوند تا از افراط و تفریط در مصرف آن‌ها جلوگیری شود.

پیامدهای پدیده توسعه اجتماعی از این قرارند: تقویت اتحاد و همبستگی ملی، استفاده از همه ظرفیت‌ها، توجه به نقش و اهمیت روستاها، توجه به همه مناطق و نیروهای اجتماعی، احساس توفیق و اهمیت بین همه اقوام و شهروندان، حفظ سنت‌ها در کنار توجه به فناوری مدرن، جلوگیری از دستکاری محیط زیست.

نتیجه‌گیری

رویکردهای توسعه را از منظر خاستگاه به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱. رویکردهایی که از مکاشفه‌های تاریخی - فلسفی و استدلال‌های نظری سرچشمه می‌گیرند؛ ۲. رویکردهایی که از باورهای ایدئولوژیکی تأثیر پذیرفته‌اند و ۳. رویکردهایی که از تجربه زیسته صاحب‌نظران مایه می‌گیرند. ذخیره اصلی دانش توسعه، مرکب از رویکردهای دسته اول است که از تأمل‌های

نظری و نگرش‌های خلاقانه دانشوران و صاحب‌نظران به فلسفه پیشرفت و استدلال‌های نظری در این زمینه ساخته شده‌اند. در این رویکردها- که مثلاً دیدگاه نوسازی را می‌توان الگوی نمونه‌ای آن تلقی کرد- دلبستگی به آرمان‌های روشنگری و تعلق خاطر به مدرنیته، زمینه اصلی و تعیین‌کننده است. درحالی‌که در رویکردهای ایدئولوژیکی یا برآمده از تجربه زیسته، رویکردهای انتقادی و آرمان‌شهری یا رویکردهای نشئت‌گرفته از آزمون و خطا، برجستگی دارند.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که رویکردهای اعضای هیئت علمی در توسعه اجتماعی، بیشتر در حوزه دسته دوم و سوم قرار می‌گیرند. این رویکردها یا بازنمای باور ایدئولوژیکی‌اند یا از رویکردهای آرمان‌شهری مبتنی بر تعادل وضع موجود یا جمع‌بندی‌های متکی به تجربه زیسته الهام می‌گیرند. به سخن دیگر، میان عناصر اصلی دیدگاه‌های این مدرسان دانشگاهی و ذخیره دانش توسعه، دادوستد و رابطه ارگانیک قابل‌احراز وجود ندارد. با این حال، از آنجاکه اغلب این دیدگاه‌ها از تجربه زیسته الهام گرفته‌اند، در تبیین شرایط علی و مداخله‌گر و نیز در تعیین راهبردها، به نسبت قوی و قابل‌تأمل به نظر می‌آیند. تحلیل و ارزیابی دیدگاه مصاحبه‌شوندگان بیانگر آن است که جامعه ایران هنوز نتوانسته است سطح قابل‌قبولی از توسعه اجتماعی را پیاده کند و موانع توسعه اجتماعی در کشور، پررنگ‌تر و تأثیرگذارتر از عوامل توسعه‌اند. موانعی مانند نبود جامعه مدنی، نبود مشارکت اجتماعی، نبود احزاب مستقل، پایین بودن سطح امنیت و اعتماد در جامعه، حضور پررنگ دولت در همه عرصه‌ها، توسعه‌نیافتگی فرهنگی، تقابل بین سنت و نوگرایی، فاصله بین شهر و روستا، توجه نامساوی به اقوام و اقشار، نابرابری‌های اجتماعی و خویشاوندی‌نگری، از جمله موانعی هستند که از داده‌ها استخراج شده‌اند. این موانع به‌مثابه سدی محکم در مقابل توسعه اجتماعی عمل می‌کنند. لازم‌رسیدن به توسعه اجتماعی، برداشتن این موانع و کم‌کردن درجه تأثیرگذاری آن‌هاست. دیدگاه‌ها نشان‌دهنده آن است که برای رسیدن به توسعه باید بین ابعاد آن از اجتماعی تا سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، رابطه و پیوند وجود داشته باشد. توسعه هنگامی محقق می‌شود که بتوان در تمام مراحل توسعه، با توجه به شرایط و اولویت‌های جامعه، نگاه همه‌جانبه داشت. تجربه چند دهه اخیر در کشور نشان می‌دهد که یکی از موانع اصلی توسعه آن است که نگاه جامع و فراگیری نسبت به توسعه وجود نداشته است و در هر دوره‌ای، به یکی از ابعاد آن بیشتر توجه شده است. یافته دیگر این است که بی‌توجهی به حوزه اجتماعی در برنامه‌های توسعه‌ای و در نگاه کارگزاران مربوط، عاملی مهم و تأثیرگذار در نرسیدن به توسعه اجتماعی است. نبود توجه کافی به حوزه اجتماعی و بستر فرهنگی جامعه،

سبب شکست اکثر برنامه‌ها و به نتیجه نرسیدن آن‌ها شده است؛ در حالی که رسیدن به توسعه اجتماعی نیازمند توجه جدی به بافت فرهنگی و اجتماعی جامعه است؛ زیرا این نوع توسعه، فقط در ارتباط با نیازها، آداب و رسوم و ساختارها و نیز روابط و مناسبات اجتماعی جامعه امکان‌پذیر است.

داده‌های پژوهش نشان می‌دهند که در دو دهه اخیر در کشور، در زمینه توسعه اجتماعی، برنامه‌ها و چشم‌اندازهای متنوعی در نظر گرفته شده است. در هر سه دوره ریاست جمهوری، مدل‌های مختلفی انتخاب شده‌اند؛ بنابراین، در هر دوره، نگاه متفاوتی به توسعه اجتماعی حاکم بوده است. در ابتدا به دلیل مبارزه با مشکلات به وجود آمده در اثر جنگ، مسئولان و برنامه‌ریزان، بیشتر درگیر مبارزه با فقر و کاستی‌های ناشی از جنگ بودند. در دوره سازندگی، بخش زیادی از سرمایه‌ها و هزینه‌ها، در زمینه‌های ساختاری، اجرای پروژه‌ها و زیرساخت‌های بزرگ‌مقیاس صرف شد و در نتیجه، به حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی، به ناگزیر توجه نشد. در این دوره، برنامه‌های توسعه، متأثر از فشارهای صندوق بین‌المللی پول، به سمت برنامه‌های تعدیل ساختاری رفتند، اما مدل به کار رفته چندان مفید نبود. چند سالی بیش نگذشت که شرایط اجتماعی در کشور وخیم‌تر شد و مشکل‌هایی برای انسجام و نظم اجتماعی به وجود آمد. در دوره اصلاحات، شرایط تا اندازه‌ای تغییر کرد و سمت‌وسوی توسعه، از توجه صرف به امور اقتصادی، به توجه بیشتر به بعد سیاسی تغییر جهت داد و تا اندازه‌ای به ابعاد اجتماعی و فرهنگی توسعه نیز توجه شد؛ اما این توجه، آن قدر تأثیرگذار و کارساز نبود که بتوان نتایج آن را مشاهده کرد. در دوره نهم و دهم ریاست جمهوری، وضعیت نسبتاً متفاوتی در قیاس با گذشته حاکم شد. در این دوره‌ها، همه رویکردهای توسعه تقریباً به حاشیه رانده شدند و تلاش شد که از مدل‌ها و ظرفیت‌های بومی، برای برنامه‌ریزی توسعه استفاده شود. شاید بتوان گفت که در این دوره، کشور با نوعی عقب‌گرد توسعه‌ای و پسرفت فرهنگی روبه‌رو شد. نگاه نامتوازن به توسعه در این دوره، شدت بیشتری داشت و توجه بیشتر معطوف به نگرش‌های آرمان‌شهری در حوزه اقتصاد بود.

دیدگاه‌های اطلاع‌رسان‌ها در این پژوهش نشان می‌دهد که در دوران اول، موسوم به سازندگی و دوران دوم موسوم به اصلاحات، کم‌وبیش از رویکردهای شناخته‌شده و جهانی توسعه استفاده شد، ولی در دوره سوم که سیاست‌های پوپولیستی به اصطلاح عدالت‌محور دنبال می‌شد، از رویکردهای توسعه استفاده نشد و بیشتر کوشش‌ها معطوف به آن بود که فرایند

توسعه اجتماعی با تکیه بر مدل‌های بومی پیش برده شود. الگوی ایرانی-اسلامی پیشرفت که در دوره دهم ریاست جمهوری مطرح شده است، شاید نتیجه چالش‌ها و کنکاش‌های فکری‌ای باشد که در این دو دهه، در حوزه سیاسی و دانشگاهی مطرح بوده است. اعضای هیئت علمی، از بین رویکردهای توسعه، بیشتر به رویکردهای توسعه پایدار، توسعه انسانی و توسعه مشارکتی توجه و تمایل نشان دادند. دلیل این تمایل شاید آن است که از نظر آن‌ها این نحل‌های فکری بیشتر به حوزه انسانی و اجتماعی توجه دارند و مردم را هدف و عامل توسعه در نظر می‌گیرند و با شرایط کنونی جامعه ایران نیز سازگاری بیشتری دارند. اطلاع‌رسان‌ها همچنین شاخص‌های متعددی را برای توسعه اجتماعی در نظر گرفتند و از نظر آن‌ها با توجه به شرایط کنونی کشور، این شاخص‌ها باید در اولویت قرار گیرند. اهم این شاخص‌ها از این قرارند: توانمندسازی آموزشی، افزایش آگاهی اجتماعی، افزایش امکانات و تسهیلات بهداشتی و رفاهی، رفع تبعیض‌های قومی و دینی و زبانی و جنسی، توجه به همه قشرها به‌ویژه زنان و جوانان، گسترش تعامل‌های فرهنگی، افزایش رضایت اجتماعی، افزایش امنیت و اعتماد، توجه به روستاها و محیط‌های کوچک و توجه به محیط زیست و حفظ آن. مهم‌ترین لازمه توسعه اجتماعی از نظر آن‌ها این دو عامل‌اند: ۱. بازانديشی در زمینه نقش دولت در توسعه اجتماعی. استادان معتقدند که دولت در کشور، متولی تمام برنامه‌ها، پروژه‌ها و تصمیم‌گیری‌هاست، اما برای دستیابی به توسعه اجتماعی باید در زمینه حضور دولت در فرایند توسعه تجدید نظر شود. دولت باید نقش خود را در این حیطه بازتعریف کند و اگر دولت کوچک‌تر شود، قطعاً می‌تواند نقش مفیدتری را در فرایند توسعه اجتماعی ایفا کند. ۲. عامل دوم عبارت است از ایجاد جامعه مدنی و تقویت سازمان‌های غیردولتی و سمن‌ها. اگر قرار بر این باشد که دولت کوچک‌تر شود، حتماً باید نهادهای مدنی فعال‌تر شوند تا از این طریق، بخشی از وظایف دولت به تدریج به این قبیل نهادها انتقال یابد. از این طریق می‌توان به سایر شاخص‌های اجتماعی نیز دست یافت؛ از جمله آنکه مشارکت اجتماعی بالا می‌رود، اعتماد ارتقا می‌یابد و شکاف بین دولت و مردم کمتر می‌شود. از دیدگاه اعضای هیئت علمی، برای نیل به توسعه اجتماعی باید بتوان به شیوه‌ای برنامه‌ریزی کرد که هم از تجربه‌های مدرن و هم از سنت‌ها و ظرفیت‌های تاریخی موجود استفاده شود. این صاحب‌نظران معتقدند که توجه صرف به یک حوزه کارساز نیست و کشور را به توسعه، به‌ویژه توسعه اجتماعی نمی‌رساند.

منابع

- ازکیا، مصطفی (۱۳۸۶)، مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی توسعه روستایی، تهران: نشر اطلاعات.
- ازکیا، مصطفی و غفاری، غلام‌رضا (۱۳۸۶)، جامعه‌شناسی توسعه، تهران: نشر کیهان.
- استراوس، انسلم و کربین، جولیت (۱۳۹۰)، مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه‌ی زمینه‌ای، ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشرنی
- پویا، علیرضا و طباطبائی، حسنیه (۱۳۹۰)، راهبرد کیفی پژوهش نظریه‌ی مفهوم سازی بنیادی: مفهوم پارادایم، ویژگی‌ها و مباحث تکمیلی، دومه نامه توسعه‌ی انسانی پلیس، شماره ۳۷: ۳۷ - ۵۱
- پیت ریچارد و الین هارت ویک (۱۳۸۴)، نظریه‌های توسعه، ترجمه ازکیا مصطفی، رضا صفری - شالی و اسماعیل رحمانپور، تهران: نشر لویه.
- تودارو، مایکل (۱۳۸۶)، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه فرجاد غلامعلی، تهران: نشرکوهسار
- حاتمی‌نژاد، حسین و راستی، عمران (۱۳۸۳)، «عدالت اجتماعی و عدالت فضایی (منطقه‌ای) بررسی و مقایسه نظریات جان رالز و دیوید هاروی»، اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۲۶۹-۲۷۰: ۸۲-۹۵
- ریتزر، جورج (۱۳۸۹)، مبانی نظریه جامعه‌شناختی معاصر و ریشه‌های کلاسیک آن، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران: نشر ثالث
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۹۰)، توسعه و نابرابری، تهران: انتشارات مازیار.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱)، عقلانیت و توسعه یافتگی ایران، تهران: نشر فرزاد روز
- سن، آمارتیا (۱۳۸۱)، توسعه به مثابه آزادی، ترجمه وحید محمودی، تهران: نشر دستان.
- سو، ی، آلویین (۱۳۷۸)، تغییر اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی‌مظاهری، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- عنبری، موسی (۱۳۹۰)، جامعه‌شناسی توسعه از اقتصاد تا فرهنگ، تهران: نشر سمت.
- گریفین، کیث و مک کنلی، تری (۱۳۷۵)، تحقق استراتژی توسعه انسانی، ترجمه غلام‌رضا خواجه‌پور تادوانی، تهران: موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی.
- گیل، تی، ریچارد (۱۳۶۶)، توسعه اقتصادی: گذشته و حال، ترجمه محمود نبی زاده، تهران: چاپ گوته.
- نصیری، حسین (۱۳۷۹)، توسعه پایدار: چشم انداز جهان سوم، تهران: انتشارات فرهنگ و

اندیشه.

• هایامی، یوجیرو (۱۳۸۶)، **اقتصاد توسعه: از فقر تا ثروت ملل**، ترجمه غلامرضا آزادارمکی، تهران:

نشر نی.

- Karakosta, C. and D. Askounis (2010), "Developing countries' energy needs and priorities under a sustainable development perspective: A linguistic decision support approach", **Energy for Sustainable Development**, No 14(4): 330-338.